

ایلامیان دولت خود را "انزان سو سنکا" مینامیدند. به گمان محققان ایلام لفظی سامی است، از اینرو در کتبه‌های هخامنشیان، ایلام "انشان"، "انزان" نامیده شده است. لازم به توضیح است که پیش از ورود اقوام هند و اروپائی من جمله اجداد پارسیان به فلات ایران، ایالت فارس کنونی نیز تابع ایلام و بخشی از خاک آن بود. وجود چندین کتبه ایلامی (قدیمی) در اراضی فارس مؤید این حقیقت است. پس از در آمدن پارسیان به اراضی فارس کنونی ایلامیان در اراضی پارس و میان پارسیان تا اندازه‌ای واجد تکیه گاهی بوده‌اند.

علاوه بر این در همین دوران نفوذ فرهنگ ایلامی در پارس چنان نیرومند بود که در دورانی که پارسیان فاقد خط بودند در دفترخانه‌های رسمی و دولتی خویش از زبان ایلامی استفاده میکردند. بنابر این ایلامیان از دیر باز در اراضی پارس می‌زیسته‌اند. از اینرو بدون تردید پارسیان از زمان ورود خود به این ایالت در ۹۰۰ سال ق.م از زبان ایلامی به عنوان زبان دولتی و اداری استفاده نموده و اساساً تابع ایلامیان بوده‌اند و بی‌شک الفبای میخی خود را نیز بر اساس الفبای [میخی] ایلامی و با اقتباس از آن پدید آورده و در دیگر عرصه‌های زندگی نیز از دستاوردهای تمدن ایلامی بهره برده‌اند. دیاکونوف این حقیقت را چنین بیان می‌نماید: «چندین کتبه ایلامی قدیمی در اراضی فارس وجود دارد. حتی در زمان داریوش اول هم عیلامیان در پارس تا حدی واجد تکیه گاهی بودند - و این نکته از اینجا مشهود است که مارتیا - که خود را پادشاه عیلام می‌خواند... در پارس میزیسته... اما توجیه وجود زبان عیلامی در دفترخانه استخر... به سبب بی‌سود بودن کارمندان پارسی بوده، نه اینکه تصور کنیم عیلامی زبان مردم محل بوده»^(۱).

«دمورگان گذشته‌های ایلام را بدو قسمت تقسیم می‌کند:

۱- اعصار قبل از تاریخ ۲- قرون تاریخی.

دمورگان ظروف سفالی متعلق به محدوده اول را با تمدن مصر مربوط دانسته است لیکن عالم دیگر یعنی کینگ King معتقد است که شباهت این ظروف سفالی بظروف سفالی مصری سطحی است و ساخت و شیوه آنها شبیه‌تر بظروف و اشیایی است که در ماوراء دریای خزر (کورگان آنو)، استرآباد، (کورنگ تپه) و دره گز یافته‌اند. از اینجا و از قرائتی دیگر گمان می‌کنند که تمدن ایلامی در جاهای خیلی دوردست انتشار یافته بود، بین ماوراء دریای خزر، ایلامیان و سومریان ارتباطی وجود داشت و شاید این مردمان از طرف شمال آمده بودند»^(۲).

تاریخ ایلام به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱- ا، م، دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، ۱۳۷۷، صص ۵۸۱ - ۵۸۰

۲- پیرنیا، همان، ج ۱ ص ۱۳۳

- ۱- دوره‌ای که تاریخ ایلام ارتباطی نزدیک با تاریخ سومر و اکد دارد یعنی از قدیمی‌ترین دوران تا سال ۲۲۲۵ پیش از میلاد.
- ۲- دوره‌ای که تاریخ ایلام با تاریخ بابل در ارتباطی نزدیک بوده یعنی از ۲۲۶۵ تا سال ۷۴۵ ق.م.
- ۳- دوره‌ای که تاریخ ایلام ارتباطی نزدیک با دولت جدیدالتأسیس آشور دارد یعنی از ۷۴۵ تا ۶۴۵ ق.م.

در دوره نخست شاهان ایلامی با سومریان و اکدیان می‌جنگیدند. ایلامیان در این دوره از حیث تمدن پست‌تر از سومریان بودند. در پایان جنگ‌های این دوره سرانجام ایلامیان بر حریفان خود غلبه نموده و اکدیان را از میان بر می‌دارند در این دوره هر یک از اقوام و طوایف نواحی مختلف ایلام برای خود حیات سیاسی و اجتماعی جداگانه، امیر و شاهکی ویژه داشت.

در دوره دوم، ایلامیان با شاهان بابل در سطیز بودند. در این دوره "شوتروک ناخونتا" شاه ایلام، بابل را تصرف نموده و اشیاء گرانبهای آن را غارت کرده به شوش برد. پادشاه نامی این دوره ایلام "شیل خاکین شوشیناک" است که بناهای زیادی ساخته و تاریخ هر کدام از آنها را نیز نوشته است. وی اقدامات زیادی در جهت ترقی و پیشرفت زبان و ادبیات ایلام انجام داد. جنگ میان ایلامیان و بابلیان تا پایان دوران حاکمیت ایلام یعنی تا اضمحلال آن توسط آشور تداوم داشت.

جنگ‌های ایلام و آشور، وقایع مهم دوران سوم را تشکیل می‌دهند. تا زمان تیگلت پیلسن چهارم پادشاه اشور، اقوام هوری، لولوبی و... که در کوهستانهای میان ایلام و آشور میزیستند، حائلی میان این دو دولت بودند، ولی پس از آنکه تیگلت پیلسن برخی از این اقوام را مطیع ساخت، آشوریان با ایلامیان همسایه شدند و با آنان سطیز آغاز یارند.

سرانجام در نبردی که به سال ۶۴۵ ق.م در گرفت ایلامیان مغلوب شدند. آشوریان شوش را غارت نموده و خزانه شاهان ایلامی را به نینوا منتقل ساختند. آنان مردم را قتل عام نمودند، حتی استخوانهای شاهان ایلام را بیرون آورده به نینوا فرستادند. حزقيال درباره این فاجعه چنین می‌نویسد: «این است عیلام و تمام جمعیت آن در اطراف قبر آن، همگی کشته شدند و همه از دم شمشیر گذشتند». ^(۱) پادشاه آشور "مجسمه (نه نه) و رب النوع ارخ را که ۱۶۳۵ سال در تصرف ایلامیها بود بدست آورده، برای شهر ارخ فرستاد.

"خومبان کالداش" آخرین پادشاه ایلام که موفق به فرار شده بود، پس از چندی گرفتار شد و

آشور بانیپال او و "قام ماری تو" پادشاه سابق ایلام را، به عربه خود بسته، مجبور شان کرد عربه سلطنتی او را تا معبد آشور و ایشتار، خدایان آشور بکشند. در کتیبه‌ای که آشور بانیپال به مناسبت پیروزی خویش بر ایلام نوشته چنین می‌خوانیم:

«خاک شهر شوشان، شهر ماداکتو و شهرهای دیگر را تماماً به آشور کشیدم و در مدت یکماه و یک روز کشور عیلام را به تمامی عرض جاروب کردم. من این مملکت را از عبور حشم، گوسفند و نیز از نغمات موسیقی بی نصیب ساختم و به درندگان، مارها، جانوران کویر و غزال اجازه دادم که آنرا فروگیرند»^(۱).

در نتیجه هجوم آشور بانیپال گرچه مرکزیت حکومت ایلام از میان رفت ولی خاک ایلام ضمیمه قلمرو امپراتوری آشور نشد. این ضربه سنگین که آشوریان بر ایلام وارد ساختند با روی کار آمدن "نبویلسر (۶۰۵-۶۲۵ق.م)" پادشاه بابل جبران شد. وی از ایلام حمایت نمود و خدایانش را بازگرداند. در این دوران دولت جدید ایلام در حوالی شهر شوش پدید آمد. پس از اضمحلال دولت ماد، هخامنشیان به تدریج اراضی ایلام را متصرف شدند. کوروش خود را همچنین "شاه انشان" یعنی شاه ایلام نیز خواند.

داریوش (۴۸۶-۵۲۲ق.م) در نخستین سال سلطنت خود دو نفر از مدّعیان سلطنت بر ایلام را سرکوب ساخت و برای منکوب ساختن مدعی سوم در همان سال لشکری اعزام داشت. از این پس ایلام به صورت یکی از ساتراپی‌های هخامنشیان در آمد و "هوجا Huja" خوانده شد. شاهان هخامنشی در ایلام کاخ‌هایی ساختند و شهر شوش استراحتگاه شاهان پارس شد. بدین‌سان دولت ایلام بدست شاهان هخامنشی برچیده شد. لیکن اهالی و زبان ایلامی بازماند. و این زیان یکی از سه زبان به کار رفته در کتیبه‌های شاهان هخامنشی شد.

زبان ایلامی

از دو بایگانی کشف شده در تخت جمشید چند هزار کتیبه به زبان ایلامی بدست آمده است که مربوط به دوران داریوش، خشایارشا و اردشیر اول می‌باشند. تا امروز از بازخوانی این اسناد و حتی از محل نگهداری آنها اطلاعی در دست نیست.

اطلاعات درباره مراحل اولیه تمدن ایلامی و سلسله‌های پادشاهی آن، اندک است، زیرا هنوز ده هزار کتیبه مکشوفه در حفاریهای علمی که بزبان ایلامی است و در دانشگاه شیکاگو نگهداری می‌شود، خوانده نشده است، از این‌رو زبان ایلامی هنوز بطور کامل شناخته نشده،

ولی مدارک و اسناد و واژگانی که تاکنون از این زیان بدست آمده، التصاقی بودن آن را مسلم ساخته است. زبان ایلامی دارای منشایی واحد با زبان کاسیان، گوتیان، لولویان و هوریان و ... است و برخی از تاریخ نگاران معتقدند که ایلامی زبان رسمی، اداری و تجاری گوتیان و لولویان و اخلاف و وارثان آنها یعنی ماننایان و مادیها بوده است. حتی آکادمیسین "مار" بر این است که زبان مادیها و ماننایان همان زبان ایلامی بوده است. اگر این وحدت لسانی، مطابق نظر "مار" وجود داشته، بدون تردید همراه با تفاوت‌هایی میان لهجه‌های این اقوام بوده است.

پیشتر دیدیم که ایلامیان در نتیجه فشارهای روزافزون در ۶۵۴ ق.م از عرصه تاریخ خارج شدند. لیکن آنان از نظر فرهنگی حائز چنان موقعیت والایی بودند که به رغم شکست سیاسی شان، اقوام دیگر منطقه به لحاظ فرهنگ و زبان، نیازمند آنان بودند. از اینرو پس از شکست سیاسی ایلامیان در مقابل اقوام سامی و آری، زبان ایلامی کماکان به عنوان یکی از مهمترین زبانهای مورد استفاده دولت‌ها و ملت‌های منطقه باقی ماند و این امر حتی تا دوران داریوش ادامه داشت. دیاکونوف در این باب چنین می‌نویسد: «تحقیقات بعدی نشان داد که زبان عیلامی در پارس پیش از پارسی رواج داشته و در عهد هخامنشیان نیز در پارس زبان اداری دولتی بود»^(۱).

با انراض حاکمیت ایلامیان، حتی نام آنان دستخوش فراموشی شد، لیکن آنان بازمانده و زبان خود را نیز حفظ کردند و این زبان حتی تا قرون اولیه اسلامی به موجودیت خود ادامه داد. مورخان و جغرافی دانان قرون اولیه اسلامی این زبان را "خوزی" نامیده‌اند. محققانی چون دکتر سید محمدعلی سجادیه زبان "خوزی" مورد اشاره دانشمندان قدیم اسلامی را همان زبان ایلامی می‌دانند.^(۲)

در کتاب "المسالک و الممالک" اصطخری دانشمند دوران اسلامی در این مورد چنین می‌خوانیم «خوزستانیان بجز فارسی و عربی زبان دیگر دارند که خوزی خوانده می‌شود و آن نه عبرانی، نه سریانی (آسوری) و نه فارسی است»^(۳).

این سخنان اصطخری پیش از هر چیز مکمل گفته‌های ما در آغاز این بحث می‌باشد. پیشتر گفتم که پیش از ورود آریائیان به این منطقه اساساً دو گروه قومی یعنی اقوام سامی زبان و اقوام التصاقی زبان (اقوام آسیانی مثل سومریان، ایلامیان، کاسیان، گوتیان و ...) در این ناحیه سکونت

۱- ا، م، دیاکونوف، پیشین ص ۶۲

۲- ر.ک، مجله دانستنیها، شماره ۱۹۳، اول آبان ۱۳۶۶، ص ۲۲

۳- نائل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ص ۱۸۳

داشتند. اصطخری چند قرن پس از ظهور اسلام متذکر میگردد که زبان "خوزی" خوزستانیان، نه سامی بوده و نه آربایی، یعنی مانند زبان ایلامیان که پیشتر در این ناحیه میزیسته‌اند، جزو گروه زبانهای التصاقی و بدون تردید بازماندهٔ زبان ایلامی بوده است. برخی از علمای دوران اسلامی در آثار خود متذکر شده‌اند که زبان خوزی در دوران ساسانیان نیز وجود داشته و یکی از زبانهای مهم آن دوره بوده است. زبان خوزی - ایلامی، نه تنها تا قرون اولیهٔ اسلامی وجود داشته، بلکه حتی امروز نیز متکلمان آن در خوزستان و اطراف شهر شوش که پایتخت ایلامیان بوده است به حیات و بقای خود ادامه می‌دهند. لیکن پرویز ناتل خانلری به رغم نظر دانشمندان دوران اسلامی چنین می‌نویسد: «زبان خوزی را باید لهجهٔ ایرانی به شمار آورد» بدون شک مقصود دکتر خانلری از "لهجهٔ ایرانی" در واقع لهجه‌ای از زبانهای آربایی و یا هند و اروپایی است، اما وی هیچ دلیل و مدرکی برای اثبات نظر خویش ارائه نمی‌دهد، لیکن ترکیب قومی کنونی مردم خوزستان مؤید درستی نظر دانشمندان اسلامی متقدم و نادرستی نظریات دکتر خانلری است.

امروزه تقریباً همهٔ تاریخ پژوهان نامی، ایلامیان را اقوامی التصاقی زبان می‌دانند و این امر دیگر مسئله‌ای قطعی تلقی می‌شود. ما در بحث از زبان اقوام آسیانیک دربارهٔ زبان ایلامی نیز سخن رانده و با ارائه دلایل و مدارک زیان‌ساختی، نه تنها آگلوتیناتیو (التصاقی) بودن زبان ایلامی، بلکه ملتخص بودن زبان اقوام سومری، کاسی، گوتی و... را نیز تشریح نموده‌ایم. لذا در اینجا فقط نوشه‌های ا.م. دیاکونوف را در این مورد عیناً نقل می‌کنیم:

«در زبان عیلامی شیوهٔ ویژه ساختن اجزای متشكّله، کلمه‌ها، روش الحاقی یا "آگلوتیناتیو" است. یعنی متصل کردن عناصر مجزایی که هر یک از آنها وظیفه خاصی را ایفا کنند. این اصل خاص زبانهای آلتایی (ترک و مغولی) و تونگوس و منچوری و فنلاندی و اویغوری و ژاپونی و بسیاری از السنه دیگر نیز می‌باشد»^(۱).

جای شگفتی است که دیاکونوف زبان اویغوری را از گروه زبانهای ترکی جدا ساخته، چرا که این زبان نیز جزو همین گروه زبانی است. "ای. علی اوف" دانشمند آذری‌ایجانی نیز دربارهٔ زبان ایلامی چنین می‌نویسد: «زبان ایلامی قادر هر گونه عنصر متغیر هنگام تصریف و واجد بیان و تلفظی شفاف و واضح و با توجه به خصوصیات نوعی خود زبانی التصاقی است. ریشهٔ اسامی و افعال نیز تغییر نمی‌یابد. زبان مزبور با توجه به این ویژگی‌های خود نه به زبانهای قفقازی، بلکه

به زبانهای اورال آلتائیک نزدیکتر است»^(۱).

در اواسط دوران سلطنت محمد رضا پهلوی در نواحی بین شهر شوش - که پایتخت ایلامیان بوده - و مرز عراق روستاهایی وجود داشتند که ساکنان آنها به یک لهجه بخصوص ترکی که نزدیک به لهجه ترکی آذری بود سخن می‌گفتند. این روستاهای محال کوچکی را تشکیل می‌دادند. سالمندان این روستاهای خود را "اشکانی" می‌نامیدند. این گونه روستاهای ترک زبان حتی در خاک عراق نیز وجود دارد. همه این روستاهای در ایران و عراق در منطقه واحدی متمرکزند و ساکنان آنها در حقیقت بازماندگان یک قوم واحدند. از روستاهای و قصبه‌های مزبور در عراق می‌توان "بدره"، "قازانیه"، "خانقین"، "مندلی" را نام برد. نگارنده باکسانی از اهالی "خانقین" و "مندلی" دوستی داشته و با زبان آنان از نزدیک آشنایی دارد. بنظر نگارنده اینان همان اخلاق خوزیان و بازمانده ایلامیانند که در دوران متأخرتر با ورود دسته‌های ترک به روزگار مادیها، اشکانیان و ساسانیان نیرومندتر شده و با توسعه و رونق شهر شوش به آنجا مهاجرت کرده‌اند و با مهاجرتهای بعدی ترکان در دوران پس از اسلام تقویت شده و تا امروز به بقای خوبیش ادامه داده‌اند.

هیتی‌ها

برخی از پژوهشگران تاریخ نگار و حقوق شناس من جمله علی‌پاشا صالح هیتیان را آریایی نژاد قلمداد می‌کنند.^(۱) در حالیکه به نظر مورخان نامی، آریاییان حدود ۹۰۰ سال پیش از میلاد از جانب شرق به این منطقه در آمده‌اند. لذا بسیاری از مورخان و از آن جمله پیرنیا هیتیان را آریایی نژاد نمی‌دانند. پیرنیا در مورد هیتیان چنین می‌نویسد: «از هیت‌ها اطلاعاتی تا ۱۸۴۰ بود، ولی حالت معلوم شده که اینها در حدود ۱۷۰۰ ق.م دولتی در آسیای صغیر تشکیل کرده بودند و هزار سال این دولت دوام داشت، تا بالاخره در قرن هفتم قبل از میلاد بدست آشوری‌ها منقرض شد»^(۲).

پیرنیا در مورد منشاء و خاستگاه هیتیان چیزی نمی‌نویسد، لیکن صاحب‌نظران، قاطعانه اذعان می‌دارند که اقوام هیتی نیز همچون سومریان و ایلامیان از آسیای میانه برخاسته و نخستین ساکنان و بوجود آورندگان تمدن در آناتولی کنونی بوده‌اند.

چنین بنظر می‌رسد که همه نواحی آناتولی بلحاظ ساکنان و اجتماعات نخستین خود، وضعیت یکسانی نداشته‌اند و نواحی شرقی و غربی این منطقه بدین لحاظ دارای تاریخی متفاوت بوده‌اند.

۱- بخش‌های شرقی آناتولی: نواحی اطراف دریاچه وان، بخش‌های شرقی آن، دامنه‌های غربی رشته کوه‌های زاگرس، اراضی میان کوه آغری (آرارت) تا سواحل دریای سیاه را مورخان باستان سرزمین "وان" یا "اورارت" نامیده‌اند. از سال ۱۸۴۰ میلادی در این نواحی حفاری‌های علمی انجام شده و آثار بسیار بدست آمده است که قسمت اعظم آنها در "اوج کلیسا" (آچمیادزین) واقع در ارمنستان نگهداری می‌شود.

۲- نواحی غربی آناتولی: بنظر تاریخ نگاران، هیتیان نخستین ساکنان ناحیه وان - ارضروم تا سواحل دریای مدیترانه و بغازها بشمار می‌روند. هیتیان محصول سومین موج مهاجرت اقوام از آسیای میانه به ناحیه شرق نزدیک بوده‌اند. به زعم برخی مورخان این مهاجرت در اوخر هزاره سوم یعنی حدود سالهای ۲۰۵۰ ق.م واقع شده است.

امپراتوری هیت در دوران فرمانروایی "شوپیلویوماوش" در قرن ۱۵ ق.م به اوج قدرت خود رسید. با رهبری وی دولت هیت اراضی میان سوریه و آسیای صغیر را تسخیر و امپراتوری میتانی (در حوزه شمالي رودهای دجله و فرات) را منقاد خویش نمود. سلاطین بعدی هیتی از

اختلافات داخلی مصر استفاده نموده، سوریه و فلسطین را اشغال کردند و در اوایل قرن ۱۴ ق.م جنگهای شدیدی میان مصریان و دولت هیت در گرفت و سرانجام پیمان صلحی با رامسس دوم فرعون مصر بسته شد. بر اساس این قرارداد اراضی شمالی سوریه به دولت هیت واگذار شد، دولت هیت در این هنگام در اوج قدرت خود بسر می‌برد.

تاکنون آثار زیادی از تمدن هیتی کشف شده است، لیکن خط و نبشهای هیتی هنوز بطور کامل قرائت نشده است. در سال ۱۸۹۰ م یک هیأت باستانشناسی به سرپرستی محققی بنام رامزی^(۱) از سوی آکسفورد برای انجام مطالعات و حفریات باستانشناسی در قلمرو امپراتوری هیت فرستاده شد. این هیئت آثار و کتبه‌های بسیاری کشف نمود که در موزه برلن نگهداری می‌شود. بر اساس پژوهش‌های باستانشناسی در قلمرو امپراتوری هیت، پایتخت آن در ابتدای شهر "پتریوم" بود که در اراضی بغازکوی کنونی قرار داشته و بعدها شهری در ساحل رود فرات بوده که در ناحیه "کاراکامیش" کنونی واقع بوده است. بررسیهای انجام شده درباره اقوام و تمدن هیتی هنوز کامل نیست.

در نتیجه حفریات علمی در ناحیه بغازکوی (در ترکیه) یک آرشیو بزرگ متعلق به سلاطین هیتی از زیر خاک بیرون آمده و روشن شده است که هیتی‌ها نخست از خط هروگلیف و بعدها از خط میخی استفاده می‌کردند. از حفریات انجام شده در قلمرو امپراتوری هیت مجسمه‌ها، نقوش برجسته و آثار گرانبهای تاریخی دیگری بدست آمده است که حکایت از شکوه و عظمت تمدن هیت دارد.

در امپراتوری هیت اختیارات شاه توسط مجلسی که "پانک" خوانده می‌شد، محدود می‌گردید. اکثر اعضای این مجلس از جنگاوران، پسران و برادران شاه تشکیل می‌یافت. این مجلس بمرور زمان جنبهً دموکراتیک خود را از دست داد و به یک شورای اشرافی تبدیل شد. مع هذا همچنان بر اعمال شاه نظارت داشت. برخلاف مصر، شرایط طبیعی و اقتصادی و شیوه آبیاری و زراعت در آناتولی برای بوجود آمدن یک دولت کاملاً مرکز مساعد نبود از این رو سرزمین هیت به ایالات مختلفی تقسیم می‌شد و هر کدام از آنها دارای یک حاکم محلی بود که معمولاً از میان اعضای خاندان شاه تعیین و در قلمرو خویش "شاه" خوانده می‌شد.

در مرزهای امپراتوری هیت، سرزمین‌هایی وجود داشت که از سوی دولت هیت حمایت می‌شدند و چگونگی روابط آنها با دولت مرکزی بر اساس قراردادهایی که با شاه می‌بستند تعیین می‌شد و در این قراردادها، تعداد سربازانی که آنها باید به دولت مرکزی می‌دادند، سهم

آنان از خناثم جنگی، حقوق تجاری و مناسبات سیاسی آنها با کشورهای دیگر مشخص می‌شد. این حکام اراضی پرامون، می‌توانستند علیه همسایگان خود که تابع دولت هیت نبودند به پیکار دست یازیده و اراضی خود را وسعت بخشنند. یعنی چنانکه در سومر وجود داشت در واقع شهر-دولت بودند.

فرهنگ هیتیان

خط هیتیان نخست هیروگلیف و بعدها میخی بود، آنان به زبان التصاقی خود می‌نوشتند. هیتیان خدایان متعدد داشتند که از جمله آنها می‌توان از "آنای بزرگ" خدای همه اقوام التصاقی زبان و نیز خدای تندباد و طوفان یعنی تلپی نو Telepinu نام برد. خدای اخیر، خدای نیروهای آفریننده طبیعت بود. جهان یعنی دینی هیتیان بطور کلی مبتنی بر پرستش نیروهای طبیعت، یعنی نوعی شامانیزم (شمینیزم) بود. از آنجائیکه تصورات دینی آنان تحت تأثیر باورهای دینی سومر و اکد بود، لذا برخی از خدایان بابلی را نیز می‌پرستیدند.

هیتیان نیز همچون سومریان و ایلامیان ترک زبان و احتمالاً نخستین ساکنان ناحیه آناتولی کنونی بوده‌اند. بنابراین نخستین ساکنان آناتولی نه یونانیان و یا دیگر اقوام هند و اروپائی، بلکه نیاکان ترکان بوده‌اند و نخستین تمدن منطقه مزبور را آنان بوجود آورده‌اند. این دولت هزار سال قوام داشت و سرانجام توسط دولت آشور منقرض شد. از این‌رو عقیده دانشمندان ترک که علی پاشا صالح نقل کرده است قابل قبول می‌نماید. وی می‌نویسد: «۱۸۰۰ سال پیش از میلاد امپراتوری هیتی در بین النهرين و آناطولی تشکیل شد و یکی از افتخارات بزرگ ترکان امروز اینست که از آن قوم نسب می‌برند»^(۱).

کاسیان

کاسیان در ناحیه استان لرستان کنونی می‌زیستند. کتبه‌های شاهان کاسی که مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد است و برخی اسامی خاص که با ترجمه اکدی در متون لغوی آشوری و بابلی محفوظ مانده و بعضی کلمات بازمانده از زبان کاسیان نشان می‌دهد که این قوم با عیلامیان خویشی داشته و به زبانی که با عیلامی قرابت داشت سخن می‌گفتند.^(۱)

کاسیان بعنوان یکی از اقوام التصاقی زبانی که در ناحیه غرب ایران قدیم میزیستند، همچنانکه به لحاظ جغرافیایی حلقه رابط میان خاک ایلام و گوتیان - لولویان یعنی مادیهای دوران بعد بودند، از نظر فرهنگی و لسانی نیز این دو قوم را بهم پیوند می‌دادند. ا.م. دیاکونوف با اشاره به این موضوع می‌نویسد:

«مسلمان ماد با نواحی جنوبی‌تر نیز مناسبات نزدیک داشته و بویژه در زمانهای کهن که ظاهراً مردم آن سرزمین با "کاسی"-ها و ساکنان عیلام از حیث قومیت و زبان قرابت داشتند»^(۲).

«باید افزود که کاسیان و دیگر قبایل کوهستانی که به هر تقدیر از هزاره دوم قبل از میلاد در مرز ماد و عیلام زندگی می‌کردند، محتملاً از لحاظ زبان با عیلامیان نزدیک بودند»^(۳).

همجواری کاسیان با ایلامیان، قرابت زبانی آنها، و کتبه‌های فرمانروایان کاسی که متعلق به هزاره دوم پیش از میلاد است بیانگر اینست که کاسیان از اوایل یا اوسط هزاره سوم ق.م در این منطقه سکنی گزیده‌اند، تا سر انجام در طول هزار سال پس از آن موفق به ایجاد تمدن شده‌اند. تاریخ مزبور، مقارن با دوران ورود ایلامیان به این ناحیه است. این واقعیات تاریخی نشان می‌دهد که کاسیان از طوایف ایلامی اند که در مهاجرت ایلامیان از آسیای میانه به این ناحیه از آنان جدا شده و در ناحیه لرستان مسکن گزیده‌اند.

کاسیان اقوامی دامدار بودند. برخی از محققان بر آنده که رام کردن اسب برای نخستین بار و استفاده از آن بعنوان وسیله‌ای برای حمل و نقل از دستاوردهای کاسیان بوده است.

بنظر پژوهشگران، بانی سلسله کاسی پیشوایی بنام «گانداش» بوده است. زمامداری وی مقارن با پادشاهی «سامسوئیلونی» پسر حمورابی در بابل بود. در نهمین سال سلطنت سامسوئیلونی در بابل به سال ۱۷۴۱ ق.م میان بابلی‌ها و کاسیان جنگی درگرفت.

۱- ا.م، دیاکونوف، تاریخ ماد ص ۹۱

۲- ا.م، دیاکونوف، تاریخ ماد ص ۱۲۰

۳- همان، ص ۱۰۰

اسامی مهمترین شاهان کاسی و سالهای سلطنت آنان بدین قرار است:

۱- گانداش. سالهای تقریبی سلطنت وی: از ۱۷۴۱ ق.م تا ۱۷۲۶ ق.م

۲- آگوم کبیر. سالهای تقریبی سلطنت وی: ۱۷۲۵ ق.م تا ۱۷۰۴ ق.م

۳- کاش تی لیاش اول. سالهای تقریبی سلطنت وی: ۱۷۰۴ ق.م تا ۱۶۸۳ ق.م

۴- اوشی. سالهای تقریبی سلطنت وی: ۱۶۸۲ ق.م تا ۱۶۷۴ ق.م

۵- آبی راتاش Abirattaš اواسط قرن ۱۷ ق.م

۶- اورشی قورو ماش Uršigurumas اوآخر سده ۱۷ ق.م

۷- آگوم دوم که لقبش کاک رمه Kakreme بود. وی پسر اورشی قورو ماش بوده و سالهای تقریبی حاکمیت او مقارن هجوم هیتی‌ها به بابل و سقوط خاندان حمورابی به سال ۱۵۹۵ ق.م بوده است.

در کتیبه‌ای که از آگوم دوم بازمانده، وی خویشتن را «خلف نورانی خداوند» و پادشاه کاسیان و اکدیان، پادشاه بابل، پادان، آلمان Alman و گوتیهای بی‌خرد می‌نامد. وی مجسمه‌های بابلی را که پادشاه هیت به غنیمت برده بود به بابل بازگرداند.

زبان کاسیان

کاسیان از اقوام آسیانی بودند و زبانشان از گروه زبانهای آگلوتیناتیو (التصاقی) به شمار می‌آید. از اینروی زبان کاسیان با زبان همسایگان جنوبی‌شان یعنی ایلامیان از یکسو و با زبان همسایگان شمالی خود یعنی گوتیان و لولویان از سوی دیگر قرابت داشت. این قرابت زبانی با ویژگیهای نژادی و منشأ قومی آنان مربوط بود. بدین معنی که کاسیان، گوتیان و لولویان برآمده از شاخه‌های اقوام سومری و یا ایلامی بودند که در جریان مهاجرت اقوام اخیر از آسیای میانه به اراضی خوزستان و عراق از آنان - به احتمال قوی از ایلامیان - جدا شده و در این نواحی مسکن گزیده‌اند، از اینرو نیز زبانشان با یکدیگر قرابت داشت. ا.م دیاکونوف محتمل می‌داند که: «دو گروه قومی مذبور (کاسی و گوتی) از لحاظ زبان تا حدی قرابت داشته‌اند. پسوند $\ddot{\text{A}}$ (ش و آش) را که خاص زبان کاسی است با پسوند $\ddot{\text{U}}$ و $\ddot{\text{E}}$ (اوش و اش) که ویژه گوتی است مقایسه کنید»^(۱).

میان زبان ایلامیان و کاسیان نیز از نظر ویژگیهای صرفی و لغوی، قرابتهايی به چشم می‌خورد. مثلاً در زبان کاسی چنانکه در زبان ایلامی نیز بوده، پسوند $\ddot{\text{A}} = (\text{ا})\text{ش}$ علامت

سوم شخص مفرد بوده است. مثلاً در افعال *ડ*. *Hutta* = به معنی «کرد»، *ડ*. *Tiri* به معنی «گفت»، *شا*. *Talla* به معنی «نوشت» و (در فعل امر) *ડ*. *Alpiu* به معنی «بکش»^(۱). آیا زیان کاسی با زبانهای ترکی معاصر نیز پیوندی داشته است؟

در بررسی زبان کاسی، اسامی اکثر شاهان کاسی، همچنین نام برخی از خدایانشان شایان توجه است. این اسامی در کل به هجای «آش» (داش - تاش - یاش - ماش) ختم می‌شوند. بعنوان مثال از میان اسامی شاهان کاسی می‌توان به: گانداش - کاش تی لیاش - آبی راتاش - نازی ماراتاش - اورشی قورو ماش و از اسامی خدایانشان نیز به اوبریاش - بوریاش - ماراتاش اشاره کرد.

این اسامی کاسی که به پسوند «آش» ختم می‌شوند، از یکسو نام برخی از شاهان «گوتی» و از سوی دیگر بعضی از نامهای قدیم و حتی معاصر اقوام ترک را تداعی می‌کنند. در جای خود خواهیم دید که نام برخی از شاهان گوتی نیز که در بابل سلطنت کرده‌اند به هجاهای (اوش - آش - اش) ختم شده‌اند همچون: "یارلاگاش" "ائلولومئش" "اینی ماباگئش". از میان اسامی قدیم و معاصر اقوام ترک (که به پسوندهای مذکور ختم می‌شوند) می‌توان به اسامی زیر اشاره نمود.

۱- توختامش خان (فرمانروای دولت قیزیل اردو (اردوی زرین) در زمان امیر تیمور)

۲- تیمورتاش - مهتاش (از اسامی متعلق به ترکان ایران)

۳- دنگ تاش (نام رهبر کنونی ترکان قبرس)

تمدن کاسی

از منطقه استان لرستان اشیاء بسیاری از جنس مفرغ کشف شده که متأسفانه در حفاری‌های خودسرانه و غیر مسؤولانه سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ از میان رفته و یا به اروپا منتقل شده‌اند. این آثار متعلق به هزاره دوم ق.م می‌باشد. از تمدن کاسی اشیاء مختلفی چون زین اسب، افسار، اسلحه، اشیاء زینتی و افزار و آلات مربوط به مراسم دینی بدست آمده است. ارابه و آلات خاص آن که از تمدن کاسی کشف شده، با آثاری از این دست که بطور کلی متعلق به خاور نزدیک به ویژه تمدن سومری است هم شکل و همانند است، این مهم بیانگر آن است که اقوام مذکور حائز فرهنگی همسان بوده‌اند.

وحدت فرهنگی میان کاسیان و ایلامیان و همسایگان آنان یعنی گوتیان و لولوبیان و ماننایان،

همچنین در لفظ "یانزی" به معنی پیشوا یا پادشاه متجلی است این لفظ در میان کاسیان بعنوان لقب سلطنتی بکار میرفت. این کلمه در عین حال میان گوتیان و لولویان که همسایگان شمال شرقی کاسیان بودند و در ناحیه "نامار" و "بیت همیان" - که بعدها جزو اراضی ماد شد - همچنین در اراضی ماننا، ناحیه آلابری در جنوب دریاچه ارومیه و نیز ناحیه "خوبوشکی" در جنوب دریاچه وان به معنی پیشوا، رهبر و پادشاه بکار میرفت. این نیز دلیلی است بر قرابت لسانی و فرهنگی کاسیان با گوتیان، لولویان، ماننایان و اورارتونیان^(۱).

کاسیان بقای خویش را حفظ گردند

کاسیان بعد از اضمحلال حاکمیت سیاسی شان از عرصه تاریخ خارج شدند، لیکن بسان یک ملت به زندگی در سرزمین خود ادامه دادند. در بحث از ایلامیان گفتیم که آنان پس از انراض دولتان بدوست آشوریان، به عنوان یک قوم از میان نرفتند. در مورد کاسیان نیز وضع کم و بیش به همین منوال بوده است. گرچه لرها هند و اروپایی زبان با نفوذ از ناحیه جنوب شرقی لرستان بر (ساکنان اولیه این منطقه) چیره شدند، لیکن قسمتهای شمال و شمال‌غربی این ناحیه، شهر "سونقور" و روستاهای حومه وسیع آن و حتی شاید قسمتهای دیگری از این ناحیه که هنوز آگاهی از آن نداریم بعنوان اخلاف کاسیان زبان و بقای خود را حفظ کرده‌اند. برخی تاریخ‌نگاران ایرانی که از مبدأ آریا محوری به تاریخ می‌نگرند بر مسئله اقوام ایلامی و کاسی بالکل خط بطلان کشیده، اصطلاح "پروتولر" را برای آنان ابداع نموده‌اند و با نادیده انگاشتن جمعیت بزرگ ترک زبان‌کنونی خوزستان و لرستان که به ترتیب اخلاف ایلامیان و کاسیان‌اند، همه آنان را آریایی قلمداد می‌نمایند. در صورتی که اینان از زمان ایلامیان و کاسیان همواره بزبان ترکی تکلم نموده‌اند و امروز نیز به لهجه‌ای از زبان ترکی آذری صحبت می‌کنند.

دولت آشور

آشوریان از اقوام سامی بودند و در دوران قوم حاکمیت سومر - اکد در شهر بابل و اطراف آن می‌زیستند آنان در اواخر هزاره سوم ق.م چون در معرض ستم و تعدی بیش از حد قرار گرفته‌اند بابل را ترک و به سمت شمال‌غرب مهاجرت نموده، در منطقه کوهستانی میان دره رودهای دجله و فرات، حوالی شهر موصل کنونی ساکن شدند و دولتی بنام "آشور" بوجود آوردند. "آشور" نام خدایی بود که سامیان پرستش می‌کردند.

پایتخت آشور در اوایل، شهر "آشور" و پس از آن "کالاھ" و سرانجام شهر "نینوا" بود که خرابه‌های شهر اخیر در شمال موصل کنونی باقی است. آشوریان نخست تابع بابل بودند، تاریخ استقلال آنان بدرستی دانسته نیست. این امر به هر روی در فاصله سده‌های ۱۷-۱۸ پیش از میلاد واقع شده است. آنان در اوایل مردمانی کشاورز بودند لیکن بعدها به چپاول و غارت خو گرفته، یک دولت نیرومند میلیتاریست بوجود آوردند. آنان دولتها را کوچک را مغلوب ساخته، قلمروشان را غارت می‌کردند و اهالی را به اسارت درآورده به نینوا می‌بردند. از اینرو نیز ساختار دولت و قوانین آنان برخلاف بابل، بر غارت، تجاوز و بی‌عدالتی مبتنی بود. ارتش آشور بی‌رحم‌ترین، خونریزترین و نیرومندترین ارتش آن روز بود. این شقاوت هم از باورهای دینی آشوریان و هم از اندکی شمار آنان ناشی می‌شد. آنها بدین وسیله در صدد ایجاد رعب بین دشمنان خود بودند.

دولت آشور حدود ۹۰۰ سال قوام یافت، آشوریان قلمرو خود را از هر سو گسترش می‌دادند. آنان در آناتولی آن روز امپراتوری یک هزار ساله هیت را از میان برداشتند، فنیقیه و مصر و فلسطین را مطیع ساختند، و اقوام گوتی و لولوبی را برای مدتی چند خراجگزار خویش ساخته، تا دشت کویر ایران پیشروی کردند. پارسیان را تابع خویش ساختند و ایلامیان را چنان قلع و قمع نمودند که دیگر بار در عرصه تاریخ قد راست ننمودند. این دولت نظامی سرانجام توسط مادیها و پیشوای آنان کیاکسار از پای درآمد و قوم آشور پس از آن دیگر بار قادر به تشکیل دولت نگشت.

زبان آشوریان جزو زبانهای سامی بود و به خط میخی می‌نوشتند. آنها وقایع را بر روی خشت‌های گلی نوشتند و این کتیبه‌های گلی را در کتابخانه‌ها نگهداری می‌کردند. کشف برخی از این کتابخانه‌های مدفون در سینه خاک بر تاریکیهای تاریخ باستان پرتو می‌افکند. هزاران کتیبه از این نوع در موزه «لور» پاریس نگهداری می‌شود. «آشور بانیپال» پادشاه آشور دارای کتابخانه ویژه‌ای بود که در محلی بنام «کویونجوک» کشف شده است.

آیا بشریت بسوی ایجاد یک زبان واحد پیش می‌رود؟

در اینجا لازم است گرچه به اجمال، توضیحی درباره نظریه‌ای بی‌اساس و عوام‌فریبانه که بر ساخته برخی اقوام و هیأت‌های حاکمه شوونیست آنهاست داده شود.

در کشورهای کثیر‌الملأه‌ای که تنها یک قوم اقتدار سیاسی و اقتصادی را در اختیار دارد، چنین نظریه‌ای از سوی هیأت حاکمه تبلیغ می‌شود که گویا روند عمومی تاریخ بسوی پیوند و اتحاد ملل گوناگون و به تبع آن تبدیل زبان‌های مختلف به یک زبان واحد پیش می‌رود.

نظریه مزبور نظریه‌ای است سخت ارجاعی و متناقض با پروسهٔ ترقی و تکامل جوامع، که برای توجیه سیاستهای شوونیستی هیأت‌های حاکمه و درست و ضروری جلوه دادن این سیاستها، ساخته و پرداخته شده است. این اندیشه در غالب کشورهای کثیر‌الملأه‌ای که تنها یک عنصر قومی حاکمیت را در دست دارد، کم و بیش انتشار یافته و از سوی هیأت‌های حاکمه مورد حمایت قرار می‌گیرد.

این نظریه حتی در اتحاد جماهیر شوروی سابق از سوی استالین در کتاب وی که مربوط به زبان‌شناسی بود، مطرح گردید.

استالین در کتاب تقریباً کم حجم خود بنام «مسائل زبان‌شناسی» مدعی بود که ملت‌های اتحاد شوروی در آینده به یک ملت واحد، ملتی با زبان واحد تبدیل خواهند شد و آنان گویا با میل و رضای خویش تن به این کار خواهند داد.

در طول تاریخ بشر هرگز مشاهده نشده است که ملتی به خاطر پیوند ملت‌ها در قالب ملت و زبانی واحد، از زبان و ملیت خویش چشم پوشیده باشد. تاریخ چنین پدیده‌ای را نشان نمی‌دهد. لیکن تاریخ بشر با ده‌ها گواه، روند پیدایش و انقراض ملت‌ها و زبانهای ملی را به شکل ویژه خود و به شیوه‌ای کاملاً متفاوت نشان می‌دهد. این شیوه و اصول در طول تاریخ بشر تداوم داشته و دارد.

تاریخ بشر نشان می‌دهد که هر کدام از اجتماعات بشری که در نتیجه وجود بستر مناسب و شرایط مقتضی، در نواحی گوناگون جهان پدید آمده‌اند، دارای زبان ویژه خود بوده‌اند. برخی از این اجتماعات در بد و پیدایش منقرض شده‌اند، لیکن برخی دیگر با گذشت اعصار متمندی و افزایش جمعیت، در جهات گوناگون انتشار یافته و زبان‌شان، با جدا گشتن آنان از هم، در نتیجه تأثیر شرایط اقلیمی و عدم ارتباط و پیوند با یکدیگر در طول هزاره‌ها متحول شده و به ملت‌هایی با زبانهایی گوناگون ولی با منشاء قومی و زبانی واحد تبدیل شده‌اند. جامعهٔ کنونی بشر از اجتماعات انسانی متعددی که به لحاظ قومی و زبانی از چند منشاء واحد پدید آمده‌اند، تشکیل

یافته است.

دانش زبانشناسی معاصر، ملتهاي آسیاى مرکزى و غربى، اروپا، افريقا و امریكا را برحسب منشاء زبان آنها به سه دسته اساسی تقسیم نموده است:

۱-اقوام هند و اروپايی زيان

۲-اقوام سامي زيان

۳-اقوام اورال آلتائیک التصاقی زيان

اولین توده اقوام هند و اروپايی از حوالى اسکاندیناوی کنونى به طرف جنوب مهاجرت کرده، شاخه‌ای از آنان بسوی غرب (اروپا) و شاخه‌ای دیگر به طرف ايران و هندوستان سرازير و در نواحی مختلف ساکن شده‌اند و از اين اجتماع اولیه دهها ملت هند و اروپايی زيان کنونى پدید آمده‌اند، گرچه امروز زيان اين ملتها، متفاوت از يكديگر است لیکن همه اين زيانها دارای ريشه‌ای واحد هستند. خود اين گروه زيانی نيز دارای شاخه‌های بخصوصی است. بعنوان مثال می‌توان به شاخه اسلامی اشاره کرد که مردم اوکراین، بیلوروس، لهستان، چک و اسلواکی، برخی از اقوام یوگسلاوی و روسها به اين شاخه منسوب هستند و زيان اين ملتها تا اندازه‌ای به يكديگر نزديک است. در میان اين شاخه‌ها همچتین می‌توان به شاخه ايراني نيز اشاره نمود که زيان اقوام فارس، کرد، بلوج، پشتون، سند، پنجاب و تاجيك را شامل می‌شود. انشعاب توده اولیه اقوام هند و اروپايی، مربوط به روزگارانی بسيار كهن در ادوار پيش از تاريخ است، لیکن انشعاب شاخه‌هایی چون ايراني و اسلامی به زيان‌های مختلف مربوط به اعصار نسبتاً متاخرتر می‌باشد. نخستین اجتماع اقوامی که در زبان‌شناسی معاصر سامي نامیده می‌شوند نيز از عربستان و یمن کنونى در جهات گوناگون انتشار یافته و از اين اجتماع اولیه، به مرور زمان اقوام عرب، آشوری، كلدانی، يهودی و... بوجود آمده‌اند که زيان همه آنان دارای ريشه واحدی است.

و اما دسته سوم، اقوام التصاقی زيان اورال آلتائیک هستند. اين دسته شامل اقوام فنلاندی، ترك، مغول، مجار، باسك و... است. هسته اولیه اين اقوام در آسیا میانه بوجود آمده و بمرور زمان با افزایش جمعیت تا آنجاکه بر عالم علم دانسته است از حدود ۷-۶ هزار سال پيش بدنبال آب و هوا و اراضی مناسب به اطراف مهاجرت نموده و باگستته شدن ارتباط میانشان به ملتهاي مختلف تبدیل و به شاخه‌های گوناگون انشعاب یافته است.

بنابراین اجتماعات اولیه بشری که در نواحی مختلف جهان بوجود آمده‌اند، بمرور زمان در نتیجه افزایش و انتشار که خود معلول عوامل و شرایط متعدد بوده، ملتهاي کنونى جهان را با زيانهای ملي خاص خوش بوجود آورده‌اند.

آيا در اين پروسه طولاني پيدايش ملتها و زيانهای ملي، اقوامی وجود داشته‌اند که به هر

ولیل و علتنی بهمراه زیان خود منقرض گشته و یا در میان اقوام دیگر مستحیل شده باشد؟ نگاهی اجمالی به تاریخ عمومی بشر نشان می‌دهد که برخی اقوام بدلاً لیل گوناگونی چون جبر، فشار، کشتار و عوامل دینی بهمراه زیان خویش در میان اقوام دیگر مستحیل شده و از میان رفته‌اند. زیان برخی اقوام نیز تحت تأثیر عوامل دینی تغییر یافته و در زمرة گروه‌های زبانی دیگر قرار گرفته است. از میان اقوامی که بهمراه زیان خود در نتیجه جبر و فشار میان قوم حاکم مستحیل گشته و منقرض شده‌اند میتوان به سومریان اشاره نمود. آنان میان اقوام سامی که بتدریج حائز اکثریت شده و حکومت را بدست گرفتند مستحیل شدند و زیانشان نیز در زمرة زبانهای خاموش درآمد.

از میان ملتها و زبان‌هایی که در نتیجه عوامل دینی مستحیل گشته‌اند می‌توان به «بلغارها» و «خررها» اشاره نمود که قوم نخست پس از پذیرفتن آیین مسیحیت و زندگی در میان اسلاموها به عنوان هم‌مسلمکان خویش، زبان ترکی خود را رها نموده، اسلام و زیان شد. زبان ترکان خزر نیز در نتیجه پذیرش آیین یهود تغییر یافت.

در تاریخ نمونه‌های دیگری نیز از اقوامی که زبان و ملیّت آنان تغییر یافته وجود دارد. علاوه بر این شمار اقوامی نیز که از توده اصلی خود جدا شده و در نتیجه زندگی میان یک قوم بزرگ‌تر حاکم، بتدریج مستحیل شده‌اند، کم نبوده است. لیکن در هیچ یک از این موارد برغم آنچه که نظریه شونیستی مذکور ادعا می‌کند، خواست و رضای درونی، در جهت ایجاد ملت و زبانی واحد، وجود نداشته است. هیچ ملتی با خواست و رغبت درونی راضی به انقراض ملیّت و زبان خود نشده است.

در ارتباط با مسئله ملیّت و زیان توضیح نکته‌ای نیز ضروری می‌نماید، و آن موضوع تأثیرات متقابل زبانها در یکدیگر و وام‌گیری واژگان و قواعد گرامری یک زبان توسط زبانی دیگر است. ملت‌های دارای زبان و مذهب واحد که قرنها در جوار یکدیگر زیسته‌اند در نتیجه زندگی و آیین مشترک، برخی کلمات و حتی قواعد دستوری را از یکدیگر به وام گرفته‌اند. این امری طبیعی بوده و یکی از نشانه‌های زنده و فعال بودن هر زبانی است. بهمین دلیل نیز وجود واژگانی از زبان ملت‌های همجوار در زبان هر ملتی، امری طبیعی و عادی است و تلاش برای هر گونه بهره‌برداری سیاسی از آن چیزی جز غرض‌ورزی و تمایلات شونیستی نیست.

همجواری اقوام فارس و آذری از ۸-۹ قرن پیش از میلاد آغاز شده است. علاوه در زمان انوشیروان دسته‌های کوچک فارس به اراضی آذربایجان شمالی و جنوبی کنونی کوچانده شده‌اند. در نتیجه همجواری و زندگی مشترک اهالی آذربایجان با اقوام فارس و دسته‌های کوچک مزبور، که زیانشان با فارسی قرابت دارد طبیعتاً برخی کلمات و شاید برخی تعبیر و

قواعد کوچک زبان فارسی نیز وارد زبان ترکی آذربایجانی شده و امروز همچون کلمات متعلق به خود این ملت بکار می‌رود.

سید احمد کسری و شاگردان و نسخه بدل‌های او با تعصّب شوونیستی و شیوه‌های غیر علمی خود در صدد بهره‌برداری از این امر کاملاً عادی و طبیعی برآمده و بر اساس همین کلمات معدود فارسی و تاتی با اصرار در صدد اثبات آنند که این کلمات گویا از بقایای "زبان آذربایجانی" یعنی زبان کهن آذربایجان هستند و اهالی این ناحیه پس از استقرار ترکان در این خطه که به زعم آنها با حمله مغول در قرن چهارده میلادی صورت گرفته بتدریج ترک زبان شده‌اند لیکن واژگان مزبور در زبان آنان بازمانده است. اینان دسته‌های کوچک فارس را که انوشیروان در این منطقه مستقر ساخته، به عنوان بقایای آذربایجان باستان قلمداد نموده و به بازآموزی و شرح قواعد زبان آنان می‌پردازنند گویا که به اصطلاح زبان اصلی آذربایجان قدیم را کشف کرده‌اند.

این محققان صدھا کلمه، تعبیر و برخی قواعد دستوری زبان ترکی آذربایجان را که در زبان فارسی بکار می‌رود نادیده می‌گیرند. در زبان معاصر عربی بخصوص زبان محاوره‌ای آن، شمار واژگان دخیل ترکی اندک نیست. در زبان روسی معاصر نیز صدھا کلمه اصلی و دخیل ترکی همچون تاواریش، کبیتکا و... وجود دارد که نتیجه ومحصول هم‌جواری این ملت‌ها در طول اعصار است. آیا تنها به صرف وجود اینگونه کلمات در زبانهای مزبور طرح این ادعا که قلمروئی که اعراب و روسها اکنون در آن سکونت دارند در قدیم‌الایام متعلق به ترکان بوده و یا اعراب و روسها در دوران قدیم ترک بوده‌اند سخنی مضحك و احتمانه نیست؟

زبان اقوام آسیانیک

در میان نخستین اقوام و تمدن‌های منطقه شرق نزدیک که در تاریخ شناخته شده‌اند، از اقوامی سخن راندیم که با تاریخ باستان آذربایجان مربوط بوده‌اند و بحث از دیگر اقوام منطقه را که ارتباطی نزدیک با تاریخ این سرزمین نداشته‌اند را غیرضروری دانستیم. اقوام باستان منطقه را بوضوح می‌توان به دو گروه تقسیم کرد.

- ۱- اقوام سامی: شامل یهودیان، آشوریان، آرامیان، کلدانیان، اعراب و....
- ۲- اقوام التصاقی زبان: شامل سومریان، ایلامیان، هیتیان، کاسیان، اورارتیان و بطوریکه خواهیم دید هوریان، گوتیان، لولوبیان و ماننایان و....

پژوهشگران تاریخ باستان اقوام گروه دوم را «آسیانیک» نامیده‌اند. این نام به این معنی است که اینان نه از اقوام سامی هستند و نه آریایی (هند و اروپایی)، بلکه خود گروه قومی ویژه‌ای به شمار می‌روند. منشاء و خاستگاه آنها آسیای میانه یعنی موطن ترکان است. این اقوام نیای ترکان

بوده و دارای منشاء مشترک با آنان می‌باشند. ر. گیرشمن تاریخ‌نگار فرانسوی این حقیقت را چنین بیان کرده است:

«مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسان درباره استخوانهای انسانی از قدیمیترین سکنه واحدهای مذکور، (واحدهای فلات ایران) وجود نژاد کاملاً متجانسی را نشان نمی‌دهد، و تا آنجاکه اطلاع داریم حتی نمی‌توانیم بگوییم که دو صورت مختلف انسان مستطیل الرأس که در این نقاط دیده می‌شود متعاقب یکدیگر بوده‌اند، یا عکس دو شاخه از دسته‌ای واحد که بنام بحرالرومی معروف است می‌باشند. گروه اخیر در عهد ما قبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از بحرالروم تا ترکستان روس و دره سند، پراکنده بوده است. عموماً این دو شکل را بنام آسیانی می‌خوانند، و آن اصطلاحی است ناشی از جنبه منفی، بدین معنی که معرف نژادی از بشر است که نه به دسته سامی متعلق است و نه به دسته هند و اروپایی، بعضی از دانشمندان که در صدد تصریح بیشتری بوده‌اند، این نژاد را قفقازی یا خزری و یا یافشی نامیده‌اند».

واژه‌های قفقاز و خزر در عبارات فوق دارای معنی روشنی هستند، در مورد کلمه یافت نیز محمود کاشغری در دیوان لغات ترک بهنگام بحث از منشاء ترکان می‌نویسد:

«الترك في الأصل عشرون قبيلة يعتزون كلهم إلى ترك ابن يافت بن نوح النبي صلوات الله عليه...»^(۱) (ترکان در اصل ۲۰ طایقه‌اند که همگی از ترک پسر یافت پسر نوح پیامبر (ع) بوجود آمده‌اند) آکادمیسین ن - یا. مار نیز این نظریه را تأیید می‌نماید.^(۲)

در این گروه نژادی (آسیانیک) سه دسته از اقوام مشخص‌اند:

۱- او رارتویان یا وانیان (ساکنان قدیم ترکیه شرقی و ارمنستان) کاسیان (ساکنان قدیم لرستان امروزی)، هیت‌ها (خیت)

۲- لیکیان، کاریان، میسی‌یان، اتروسکها، اقريطيشیان (ساکنان اصلی جزیره کرت)

۳- ایبریان (اجداد گرجیان) و باسکها

بنظر میرسد که همه اینان به زبانی پیوندی سخن می‌گفتند (زبانهای پیوندی یا التصاقی به زبانهایی گفته می‌شود که در آنها اشتقاء تنها با افزودن پسوند به آخر کلمات میسر است) و این امر موجب این فرضیه شده که سومریان نیز به همین دسته نژادی متعلق بوده ولی در عهدی بسیار بعيد از آن دسته جدا شده‌اند.^(۳)

گیرشمن در بحث از منشاء تمدن اقوام التصاقی زبان چنین می‌نویسد: «بنظر میرسد که

۱- دیوان اللغات الترك، آنکارا، ۱۹۴۱، ص ۱۸

۲- پیوتروفسکی، او رارتو، ص ۲۰

۳- گیرشمن، ر، پیشین، صص ۲۹-۳۰

فرهنگ مذکور (آسیانیک.م) از نواحی مجاور سیحون و جیحون، از دشت‌های ترکستان روس، یا شاید از نواحی دورتر، قلب آسیای مرکزی، آمده باشد»^(۱).

دسته‌ها و طوایفی از سومریان و ایلامیان به هنگام گذر از آذربایجان در این سرزمین رحل اقامت افکنده، بخشی از آنان اقوام گوتی و بخشی دیگر لولویان را بوجود آورده‌اند. اینان در همسایگی یکدیگر می‌زیستند و دارای امارات و پادشاهی‌های کوچک مستقل بودند بنابراین گوتیان و لولویان از اقوام آسیانیک بوده و تمدن آنها جزو تمدن اقوام آسیانیک بوده است.

به نظر همهٔ محققان تاریخ باستان، زبان اقوام آسیانی و بنابراین زبان گوتیان و لولویان نیز جزو گروه زبان‌های پیوندی یا التصاقی بوده است. یکی از این زبان‌های التصاقی نیز زبان ترکی است. آیا زبان‌های التصاقی اقوام آسیانی با زبان ترکی خویشاوندی داشته و با آن هم‌ریشه بوده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال تلاش خواهیم کرد تا برخی از قواعد دستوری و واژگان زبان سومری و تا اندازه‌ای ایلامی را با زبان‌های ترکی معاصر مقایسه کنیم.

واژه‌گان و ذخیره‌اصلی لغوی

از نظر علم زبانشناسی هر زبان زنده شامل سه بخش است.

۱- مردم به هنگام استفاده از زبان بعنوان یک وسیله ارتباطی انبوهی از واژه‌ها را بکار می‌برند که به مجموعه این واژگان ترکیب لغوی زبان گفته می‌شود. این بخش از زبان با تغییر و تحول در شرایط زیستی و دگرگونی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زندگی بشر معمولاً بسرعت، در طول چند دهه تا اندازه‌ای تغییر می‌یابد.

۲- بخش بزرگی از ترکیب لغوی زبان تحت تأثیر شرایط زیستی دگرگون می‌شود، ولی بخشی کوچک از آن یعنی لغات اصلی زبان تقریباً ثبات خویش را حفظ می‌کند و تغییر شکل آن نیازمند زمانی به درازای صدها، بلکه هزاران سال است. این لغات اساسی را ذخیره‌اصلی لغوی زبان می‌گویند.

۳- بر حسب اقتضایات زندگی و ضرورت‌های زمانی، واژه‌های جدید بر اساس ذخیره‌لغوی زبان، ساخته می‌شود. بوجود آمدن این واژگان و همینطور استفاده از ترکیب لغوی زبان برای افادهٔ مرام تابع ترتیب، شکل، قوانین و قواعد فونتیک، صرفی و نحوی ویژه‌ای است که مجموعه این قواعد و اصول را ساختار گرامری زبان می‌گویند. ساختار گرامری زبان حتی از ذخیره‌اصلی لغوی زبان نیز کمتر و بسیار دیرتر تغییر می‌یابد. دانشمندان زبانشناس معاصر در تقسیم بندی

اور مو کیتابخاناسی

<http://urmu.birolmali.com>